

## حضرت لوط علیه السلام

آنگاه که ابراهیم علیه السلام از سرزمین مصر کوچ کرد...



آنگاه که ابراهیم علیه السلام از سرزمین مصر کوچ کرد، لوط نیز به همراه وی حرکت کرد، ایشان با مال فراوان و اندوخته ای بسیار از مصر خارج و به سرزمین مقدس فلسطین وارد شدند، ولی پس از مدتی به علت افزایش احشام و گوسفندان محیط فلسطین را بر خود تنگ دیدند، لذا لوط از سرزمین عموی خود ابراهیم کوچ کرد و در شهر سدوم رحل اقامت افکند. مردم سدوم دارای اخلاقی فاسد و باطنی ناپاک بودند؛ از انجام هیچ معصیتی پرهیز نمی کردند و در اعمال ناشایستی که انجام می دادند، نصیحت پذیر نبودند. این قوم در فسق و فجور و زشتی سیرت کم نظیر بودند. دزدی و راهزنی و خیانتکاری را پیشه خود ساخته بودند، بر راه هر رهگذری کمین و از هر سو به او حمله می کردند و اموالش را می ربودند. ایشان دین و آیینی نداشتند که مانع اعمال ناپسندشان شود و هرگز از ستمکاری شرمگین و سرافکنده نمی شدند، و پند هیچ واعظ و نصیحت هیچ عاقلی را گوش نمی دادند! گویا روح قوم لوط تشنه جنایت بود و جنایات مکرر، روح عصیانگر و طبیعت ستمکار آن قوم را افناع نمی کرد؛ دل های آنان آلوده به مفسد بود.

### دعوت لوط علیه السلام

هنگامی که قوم لوط غرق در معصیت گشتند، گمراهی را بر راه حق ترجیح دادند و جهالت را بر هدایت مقدم داشتند و شیطان در دل آنان نفوذ کرد و آنان را به تداوم اعمال ناشایست و ادا ساخت و پیروی از شهوات را بر آنان چیره کرد. خداوند به لوط وحی کرد که آنان را به پرستش حق بخواند و از ارتکاب به آن جرائم باز دارد. پس لوط علیه السلام دعوت خود را آغاز کرد و رسالت خویش را در میان قوم اعلان نمود، ولی گوش آنان از شنیدن سخن لوط عاجز و چشم هایشان از دیدن حق ناتوان بود، قلب های آنان در حجاب شهوات اسیر بود و به شدت به سوی مفسد کنشانه می شدند و به انجام اعمال زشت خود اصرار داشتند و هر روز در یاغیگری دستشان بازتر می شد و از گمراهی خود غافل بودند و نفس اماره، آنان را به انجام کارهای زشت و ناشایست و ادا می کرد! سرانجام لوط و پیروان او را تهدید به اخراج از شهر و تبعید نمودند در حالی که جرم لوط اجتناب از گناهان آنان بود. گناه وی دوری از رذیلت و دعوت به فضیلت بود و از زندگی توأم با اندیشه های فاسد آنان بیزار بود؛ به همین دلیل او مورد بی مهری مردم قرار گرفت و از شهر خود تبعید گشت. آنگاه که لوط علیه السلام بی میلی قوم را به دعوت خود مشاهده کرد، از شکنجه و عذاب خدا بیمشان داد ولی قوم لوط از هشدار و اعلام خطر وی نهراسیدند و تهدید وی را جدی نگرفتند، اما لوط در پند و اندرز آنان اصرار کرد و آنان را از عاقبت و کیفر کردارشان برحذر داشت ولی قوم دست از زشتی ها و اعمال غیر انسانی خود بر نداشتند، بلکه به جنایات بیشتر چنگ زدند و تمایل بیشتری به انجام آن از خود نشان دادند و از سر تحقیر و استهزاء به لوط گفتند، عذاب خویش را بیاور! و آنچه کیفر ماست و مستحق آن هستیم برایمان نازل گردان!!

### کیفر قوم لوط

لوط از پروردگار خویش درخواست کمک کرد تا بر آن قوم مفسد پیروز گردد و برای آنان عذابی دردناک طلبید تا آنان را به کیفر کفر و عنادشان برساند، و بر گمراهی و جنایت خود مجازات گردند، زیرا قوم لوط پیوسته بر فساد خود می افزودند و آن را توسعه می دادند و بیم سرایت این اخلاق فاسد به دیگران وجود داشت. این مردم قوم فاسدی بودند که باید ریشه کن می شدند. زیرا در زمین اخلاقی کردند و مردم را از راه راست بازداشتند، گوش آنان قادر به شنیدن حرف حق نبود و از طریق هدایت روی گردان بودند. خداوند دعای لوط علیه السلام را به اجابت رساند و فرشتگان خویش را به سوی این قوم فاسد گسیل داشت، تا کیفر شایسته ی آنان را بر ایشان نازل گرداند. فرشتگان قبل از این که به سرزمین لوط بروند، وارد منزل ابراهیم شدند، ابراهیم گمان کرد که آنها رهگذرند، لذا بهترین غذایی که برای مهمان در نظر داشت مهیا کرد و گوساله ای فربه ذبح و بریان نمود و نزد ایشان نهاد. اما فرشتگان به ظرف غذا دست نبردند، به همین جهت ابراهیم ترسید و از رفتار آنان متحیر شد. اما فرشتگان خدا با معرفی خود ابراهیم را از ترس و نگرانی در آوردند و او را بشارت دادند که: خدا به زودی فرزندی نیکو به تو عنایت خواهد کرد. ابراهیم علیه السلام که سنین پیری عمر خود را می گذراند و همسری نازا و مسن داشت با ناامیدی پرسید چگونه چنین چیزی ممکن است. در این حال ساره نیز که به سخنان آنان گوش می داد تعجب کرد و گفت: چگونه من فرزند می آورم در حالی که سال های عمرم زیاد شده و شوهری سالخورده دارم. فرشتگان در این حال گفتند: مشیت و اراده خداوند مافوق

قواعد طبیعی و سنن عادی است. پس او را مرده دادند که به زودی قوم ستمکار لوط نیز به عذاب گرفتار می شوند. فرشتگان گفتند: ما به سوی قوم لوط که دعوت پیغمبر خدا را نپذیرفته اند و از مجرمین و مفسدین گشته اند، رهسپاریم. به زودی عذاب دردناک و شکنجه ی سختی به آنان می دهیم و این عقوبت به خاطر جنایاتی که مرتکب شده اند و مفسادتی که عادت کرده اند متوجه آنان می گردد. اندوه ابراهیم افزایش یافت و درباره قوم به وساطت پرداخت تا مگر بلا را از ایشان به تأخیر افکند و شاید به آنان مهلت بیشتری داده شود. شاید انتظار ابراهیم این بود که مردم سدوم به سوی خدا باز گردند و دست از گناهانی که مرتکب می شدند بشویند و خط عذری بر لوح گناهان خویش کشند و شاید ابراهیم می ترسید که لوط نیز در عذاب گرفتار گردد، زیرا لوط مردی بود که بیزار از اخلاق و رفتار قوم خود است و به همین جهت نباید به او گزندی می رسید و او مستحق عذاب نبود. لذا فرشتگان خدا به ابراهیم گفتند: آسوده خاطر باش و از اندوه خویش بکاه و به خاطر مردمی که به گناه اصرار می ورزند و به معاصی چنگ زده اند، به درگاه خدا وساطت مکن که ایشان توبه پذیر نیستند. سپس فرستادگان خدا به ابراهیم اطمینان دادند که لوط به عذاب گرفتار نمی شود و صدمه ای نمی بیند و به زودی لوط و بستگانش به جز همسر وی نجات می یابند و همسر لوط نیز به خاطر این که با قوم خود همفکر است و از آنان پیروی می کند به عذاب ایشان گرفتار می گردد.

### میهمانان ناخوانده

آنگاه که فرشتگان از ابراهیم علیه السلام جدا شدند به صورت جوانانی خوش صورت به شهر سدوم وارد شدند. هنگام ورود به شهر دوشیزه ای را دیدند که برای بردن آب از منزل خارج شده بود. ایشان از او خواستند آنان را به منزل خود راه دهد و پذیرایی کند. دختر ترسید که از قوم لوط گزندی متوجه میهمانان گردد و او نتواند از آنان حمایت نماید، لذا تصمیم گرفت از پدر خود برای حمایت از ایشان کمک بخواهد، به همین جهت از مسافری تازه وارد مهلت خواست، تا پیش پدر برود و با او درباره ی آنها مشورت نماید. دختر نزد پدر شتافت و گفت، پدرجان چند نفر جوان در کنار دروازه شهر شما را می خواهند، من تاکنون خوش صورت تر از آنان ندیده ام و می ترسم قوم شما از وضع آنان مطلع گردند و رسوایی بیار آورند. پدر، همان لوط پیغمبر بود و این دوشیزه دختر وی، آنچه به طور مسلم می توان درباره ی لوط گفت، این است که از این خبر ناگهانی نگران شد و به همراه دخترش به سوی جوانان شتافت تا از وضع میهمانان ناخوانده مطلع گردد و درباره ی آنان اطلاعات بیشتری به دست آورد و با مشورت با دخترش بهترین راه را برای حفظ و حمایت ایشان انتخاب کند. شاید لوط در آمادگی برای پذیرش میهمانان تردید داشت و در قبول آنان به میهمانی مردد بود. لذا به فکرش خطور کرد که از آنان عذرخواهی کند و یا آنان را در جریان وضع خطرناک قوم بگذارد تا او را به زحمت نیندازند و به حال خویش واگذارند. ولی کرم و عطوفت لوط به او اجازه این کار را نداد، مروت و مردانگی او را به پیش راند و مشکلات راه را در نظرش هموار ساخت، لذا مخفیانه به استقبال میهمانان خود شتافت. لوط علیه السلام کوشید تا دور از چشم قوم خود و قبل از این که آنان متعرض میهمانانش شوند و از آمدنشان جلوگیری کنند به میهمانان خویش برسد، زیرا قوم او، لوط را از مراد با مردم و بیگانگان بر حذر می داشتند و به او گفته بودند که حق ندارد از میهمانی پذیرایی کند و نباید کسی شب وارد منزل او شود. گویا آنها لوط علیه السلام را در دسر بزرگی برای خویش می دانستند و می ترسیدند دعوت او منتشر گردد. ایشان لوط را خطر بزرگی می پنداشتند که از طغیان آن در هراس بودند، در صورتی که لوط فقط دشمن اخلاق و رفتار ناشایست آنان و مخالف مفسدشان بود

### فرار شبانه لوط و نزول عذاب الهی

با ادامه این وضع، ابری از غم و اندوه بر لوط مستولی شد و آنگاه که از ممانعت قوم مأیوس شد غضبناک گردید و از وقاحت و جسارت آنان به سختی و مشقت افتاد. لوط می دید که به زودی وارد منزلش می شوند و به میهمانان او هجوم می آورند و آبروی او را می برند. لوط پی برد که دیگر نصیحت و پند و اندرز در قوم اثری ندارد و هر راهی که برای ارشاد آنان پیموده سودی نبخشیده است. آنگاه که فرشتگان نومیدی و غم و اندوه لوط علیه السلام را دیدند، او را دلداري دادند و خاطر او را آسوده کردند و گفتند: ای لوط ما فرستادگان خدای تویم. ما برای نجات تو آمده ایم و می خواهیم دست تجاوز را از سر تو کوتاه کنیم، مطمئن باش که این قوم کافر به تو و ما دسترسی پیدا نمی کنند و به زودی شکست می خورند. چند لحظه ای نگذشت که ترس و نگرانی بر قوم مستولی شد و در حالی که شدیداً احساس خطر می کردند از اطراف خانه لوط متواری شدند. اندوه لوط زدوده و غم او بر طرف گردید و مورد لطف خدا قرار گرفت و در حالی که شاد و آسوده خاطر بود از نصرت الهی به وجد آمد و به تهدیدهای قوم خود بی اعتنا شد. هنگامی که تیرگی غم، از وجود لوط علیه السلام بر طرف شد، فرشتگان خدا به لوط دستور دادند که شب هنگام با نزدیکان خود از شهر خارج شود! زیرا خداوند دستور عذاب این قوم ستمگر را صادر کرده و کیفر آنها به زودی فرا می رسد. سپس فرستادگان خداوند به لوط گفتند: همسر خویش را رها کن تا در شهر بماند، او هم باید به عذاب مردم گرفتار گردد و به سزای کفر و نفاق خود برسد و او را سفارش کردند؛ چون عذاب نازل گردد، صبر را پیشه خود ساز و ثابت قدم باش. لوط علیه السلام و نزدیکانش بدون اظهار تأسف برای مردم شهر، از این سرزمین ناپاک بیرون رفتند. سپس زمین لرزید و زیر و رو گشت و بارانی از سنگ های آسمانی بر سر قوم لوط بارید و سرزمینشان ویرانه گردید و خانه هایشان به جرم ستمشان درهم کوبیده شد. "همانا که در این سرنوشت نشانه ای است (برای مردمی که پند و اندرز بگیرند) و بیشتر این مردم مؤمن نبودند." (شعراء/174)

1- داستان حضرت لوط از آیات زیر اقتباس گردیده است، سوره اعراف، آیات/80 تا 84؛ سوره نمل، آیات/54 تا 58؛ سوره هود، آیات/77 تا 83؛ سوره عنکبوت، آیات/26 تا 35؛ سوره شعراء، آیات/160 تا 175؛ سوره حجر، آیات/57 تا 77؛ سوره صافات، آیات/133 تا 138؛ سوره انعام، آیه/86؛ سوره انبیاء، آیات/47 تا 75؛ سوره حج، آیات/43 تا 44؛ سوره ق، آیات/13 تا 14؛

سوره قمر، آیات/ 33 تا 39. 2- نام لوط از لواط ( انحراف جنسی شایع در میان قوم لوط) گرفته شده است این انحراف جنسی در زبان های اروپایی به همسوسکسولیتی Hamosexuality مشهور است. مشهور است که در تمام مدت دعوت لوط تنها دو دخترش به او ایمان آوردند و همسر او و تمامی اهل شهر سدوم کافر بودند و پس از نزول عذاب و ویرانی شهر سدوم، لوط و دخترانش به صوغر هجرت کردند.

منبع: قصه های قرآن